

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته و بررسی راه حل محقق خوئی

در بحث گذشته نظریه محقق خویی صاحب محاضرات در بحث واجب نفسی و غیره را بیان کردیم. ایشان برای حل این اشکال که واجب غیره بر واجب نفسی صدق می‌کند فرمودند ما راهی را طی می‌کنیم که نتیجه راه این است که در واجبات نفسیه، غایات و آثار، عنوان وجوب پیدا نکند و این اشکال در صورتی ثابت است که در واجبات نفسیه، علاوه بر اینکه خود عمل واجب است، غایات آن عمل نیز وجوب و لزوم تحصیل دارد.

اما اگر اثبات کردیم غایات، لزوم و وجوب تحصیل ندارد، مشکل برطرف و اشکال حل می‌شود.

در بیان این مطلب فرموده‌اند شرط تعلق تکلیف، دو امر است. امر اول اینکه عمل، مقدور برای مکلف باشد. اگر عملی برای مکلف مقدور نبود، آن عمل عنوان وجوب و متعلق تکلیف پیدا نمی‌کند.

عمده، شرط دومی بود که ایشان بیان کردند فرمودند شرط دوم برای اینکه فعل، متعلق تکلیف باشد این است که فعل، مما يفهمه الناس باشد، امر مجهول در نظر مردم نباشد، و در ما نحن فيه، غایات و آثار، شرط دوم را ندارد، فرمودند قبول داریم غایات و آثار، مقدور است و شرط اول را دارد، اما این شرط دوم که مما يفهمه الناس باشد و مردم بفهمند این چیست و چه عملی است. شرط دوم در ما نحن فيه مفقود است. مردم چه می‌فهمند معراجیت یعنی چی؟ اگر هم شارع از اول بجای اینکه صلاة را واجب کند می‌فرمود «يجب عليكم المعراج»، این یک عنوان مشخص و روشن برای عرف نیست.

شارع این تکالیف را برای عرف و مردم القاء می‌کند و به تعبیر دیگر چون مخاطب شارع مردم هستند، لذا مردم باید بفهمند متعلق تکلیف چیست و یک امر مجهول نمی‌تواند متعلق برای تکلیف باشد.

این بیان ایشان است با توضیحاتی که عرض کردیم و نکاتی که بیان کردیم. حال می‌خواهیم ببینیم نظریه ایشان صحیح است یا نه؟

نقد استاد محترم بر راه حل محقق خوئی

مجموعاً پیرامون فرمایش ایشان دو اشکال به ذهن می‌رسد:

اشکال اوّل: جمع بین این دو محال است. از طرفی قبول می‌کنید که این عمل، مقدور عند العرف است، و از طرف دیگر می‌گویید اشکال آن این است که مجهول است. اگر چیزی مجهول بود، طبیعی است که عنوان مقدوریت بر آن تعلق پیدا نمی‌کند، پس نیاز به امر دوّم نداریم. اگر چیزی مجهول لدی العرف است و عرف آن را نمی‌فهمد، مثلاً عرف هرمونوتیک را نمی‌فهمد، کما اینکه برای بسیاری از ما هم این مفهوم روشن نیست، اگر بگوییم «بحرم هرمونوتیک»، اگر عنوان مجهول بود، روشن است که این عنوان مجهول از دایره قدرت خارج است. چیزی می‌تواند در دایره قدرت قرار گیرد که برای انسان معلوم باشد.

اشکال دوّم: غایات در باب نماز را اگر مثل معراجیت قرار دهید، معراجیت را عرف نمی‌فهمد، اما نهی از فحشا و منکر را چطور؟ عرف فحشا و منکر را نمی‌فهمد؟ چرا. حتی «قربان کل تقي» که یکی از آثار و غایات نماز است، اگر در دایره بین مولا و عبد، به عبد بگویند باید کاری انجام دهی که هر لحظه خودت را در پیش مولا مقرب‌تر کنی، عرف این را نمی‌فهمد؟ چرا. تقرب به خدا را هم می‌تواند بفهمد. حال در آن حد بالا که خصوص معصومین است نمی‌تواند بفهمد، اما در حدی که بخواهد امتثال کند می‌فهمد.

بنابراین اشکال دوّم ما به محقق خوئی این است که آثار، مختلف است. بعضی از آثار همینطور است که شما می‌گویید، مثل عنوان معراجیت که عرف آن را نمی‌فهمد، اما بعضی از آثار مثل «نهی از فحشا و منکر» یا «قربان کل تقي» را عرف بخوبی می‌فهمد.

نتیجه: این راه سومی که مرحوم محقق خویی برای حل آن اشکال بیان کرده‌اند صحیح نیست، چنانکه راه اوّل و دوّم که مرحوم نائینی و محقق اصفهانی بیان کرده‌اند آنها هم راه صحیحی به نظر نیامد.

راه حل مرحوم امام برای اشکال تعریف واجب نفسی و غیری

آخرین راه، راهی است که مرحوم امام (رضوان الله علیه) در کتاب مناهج الوصول جلد 1، صفحه 371 فرموده‌اند. - مکرر عرض کرده‌ام باید روی مبانی اصولی امام (قده) بیشتر کار شود و در میان متأخرین و کسانی که هم طبقه با امام بوده‌اند، ایشان از نظر نوآوری مسائل اصولی و فقهی قطعاً سرآمد بوده است، و این فقط از باب علاقه نیست، بیش از 15 تا 20 سال است که روی این مبانی کار می‌کنیم. ما هم هر چه می‌دانیم از همین‌ها یاد گرفته‌ایم. مرحوم امام، نائینی، آخوند، شیخ و... اینها اگر این سفره را پهن نمی‌کردند که گوشه‌ای از ذهن ما به این مسائل نمی‌رسید. سفره‌ای را از جهت مسائل و تحقیقات علمی پهن کرده‌اند، ما در حد اینکه این ظرف را این طرف و آن طرف بگذاریم و این قید را بیاوریم یا نیاوریم و معلوم هم نیست درست بفهمیم یا نه. اشکال کردن، خصوصیت بحث خارج است. انسان می‌تواند نظری را بدهد و اصرار هم کند که فلان بحث را فلان شخص فرموده رد شود، اما این دیگر بحث خارج نیست.

هنر در بحث خارج این است که انسان بتواند یک تحقیق جدید ارائه دهد، یک اشکال جدید ارائه دهد، یا تحقیقات قبلی را محکم‌تر کند. این فایده دارد.

بنابراین اگر ما اشکال می‌کنیم، با حفظ حرمت این بزرگان است. نمی‌خواهیم بگوییم ما بهتر می‌فهمیم. هرگز، حاشا و کلا، اما اقتضاء بحث این است. -

مرحوم امام (قده) در مناهج فرموده‌اند باید دید محور تقسیم در باب تقسیم واجب به نفسی و غیری چیست؟ نه مسأله‌ای اراده در این تقسیم دخالت دارد، که بگوییم اگر فعلی مراد بالذات بود، واجب نفسی شود و اگر مراد بالعرض بود واجب غیری شود، و نه

مسأله اغراض و غایات دخالت دارد، که بگوییم اگر فوق یک واجب، غایتی نبود واجب نفسی شود، اگر فوق آن غایتی بود، واجب غیری شود، و نه مسأله ملاکات - ملاکات یعنی اینکه یک واجبی حسن ذاتی دارد و یک واجبی حسن ذاتی ندارد، که مرحوم آخوند فرمود اگر واجبی حسن ذاتی داشت واجب نفسی می‌شود و اگر واجبی حسن ذاتی نداشت به جهت حسن، غیر واجب شد، واجب غیری می‌شود.

مرحوم امام می‌فرمایند تمام اینها اشتباه است. محور و ملاک در باب تقسیم واجب به نفسی و غیری؛ اراده، غایات و ملاکات نیست. چرا؟

فرموده‌اند وقتی می‌گوییم واجب نفسی و واجب غیری، «واجب» به اعتبار وجوبی است که به عمل تعلق پیدا کرده، تقسیم به اعتبار تعلق بعث و تعلق وجوب است. وجوب، خودش حکم است، اراده، ملاکات و غایات از حقیقت حکم خارج است.

اینجا به مسأله حقیقت حکم اشاره کرده‌اند که حکم، یک امر اعتباری عقلایی است که وقتی مولا امر یا نهی می‌کند ما از امر مولا یک بعثی را انتزاع می‌کنیم، می‌گوییم مولا بعث و تحریک کرد. این بعث، حقیقت حکم و امری اعتباری و عقلایی است. در حقیقت آن؛ اراده، غایت و ملاک دخالت ندارد.

بعد می‌فرمایند این بعث و حکم و تحریک مولا، دو نوع است؛ یک زمانی مولا بعث می‌کند به اعتبار اینکه فوق این بعث، یک مبعوث علیه وجود دارد. یعنی یک مبعوث علیه قبلاً در نظر می‌گیرد و بعث که به این عمل متوجه می‌کند به اعتبار این است که فوق آن یک مبعوث علیه است، و آن مبعوث علیه متوقف بر این عمل است و این واجب غیری می‌شود.

اما اگر دیدیم بعث مولا به این اعتبار نیست که فوق آن یک مبعوث علیه باشد، بلکه یک بعث مستقل است. اسم آن را واجب نفسی می‌گذاریم.

لذا می‌فرمایند محور و ملاک؛ اراده نیست که فرمایش مرحوم اصفهانی را بگوییم که کدام مراد بالذات و کدام مراد بالعرض است. ملاک، غایات نیست و محور ذاتی هم نیست.

محور؛ کیفیت تعلق بعث است. بعث دو نوع قابل تعلق است؛ 1- به این اعتبار که فوق این عمل، یک مبعوث علیه وجود دارد. 2- به این اعتبار که فوق آن یک مبعوث علیه وجود ندارد.

ریشه این تقسیم به این برمی‌گردد که کیفیت تعلق بعث به چه نحوی باشد.

بعد در ضمن مثال تبیین می‌کنند و می‌فرمایند به شخصی می‌گوییم آجر و سیمان و چوب بخر برای ساختن مسجد. در اینجا به شخصی که می‌گوییم اِشتر الأُخْشَاب، برو چوب‌ها را بخر، این بعث غیری است. چرا؟ برای اینکه یک مبعوث علیه که فوق آن وجود دارد، این بعث به اعتبار آن مبعوث علیه است که فوق آن وجود دارد، و آن مبعوث علیه، ساختن مسجد است.

اما اگر خود انسان بخواهد مسجد بسازد، به یک فرد می‌گوییم برو چوب بخر، به شخص دیگر می‌گوییم آجر بخر، و دیگری می‌گوییم سیمان بخر، به چهارمی می‌گوییم آهن بخر. بعث‌هایی که به این افراد می‌کنیم چون برای این افراد مبعوث علیه فوق آن بعث نیست.

چون گفتیم برو چوب بخر و بیا و دیگر کاری نداشته باش و تو هم برو آهن بخر بیا و دیگر کاری نداشته باش، این بعث می‌شود

کیفیت تعلق بعث، عبارت ایشان این است که «فقد يتعلّق البعث بشيء لأجل التوصل إلى مبعوث إليه فوقه و توقّفه عليه»؛ گاهی اوقات بعث به یک شیء تعلق پیدا می‌کند بخاطر رسیدن به یک مبعوث إليه که فوق این بعث است، این واجب غیری می‌شود. اما اگر چنین مبعوث إلیهی نباشد واجب نفسي می‌شود.

پس خلاصه نظریه امام این شد که محور و ملاک در تقسیم واجب به نفسي و غیری، حسن ذاتی که آخوند گفت نیست، غایات دخالت ندارد، چه غایت داشته باشد و چه نداشته باشد، اراده دخالت ندارد، بحث در این است که بعث مولا چگونه به عمل تعلق پیدا کرده؟ اگر به اعتبار رسیدن به یک مبعوث إليه باشد که توقف به این عمل دارد، بعث غیری می‌شود و اگر به اعتبار خودش باشد بعث نفسي می‌شود.

یعنی امام می‌فرمایند واجب نفسي و غیری از دایره حقیقت حکم نباید خارج شود.

درست است که این تقسیم را بعنوان تقسیم واجب ذکر کرده‌ایم و می‌گوییم واجب نفسي و غیری است، اما این تقسیم به اعتبار وجوبی است که تعلق به واجب پیدا می‌کند.

به این نکته باید دقت کنیم - که این هم از فرمایشات امام استفاده می‌شود - که روی این بیان چه بسا بگوییم این تقسیم که واجب؛ یا نفسي است و یا غیری، از احکام واجب نیست، بلکه از احکام وجوب است. وقتی می‌گوییم کیفیت تعلق بعث، بعث همان وجوب و حکم است. می‌فرمایند ملاک در این تقسیم به کیفیت تعلق برمی‌گردد. نمی‌گویند ملاک ندارد، بالاخره هر تقسیمی ملاکی دارد. در باب وضع، وضع را به اقسام اربعه تقسیم می‌کنیم. وضع را به تعیینی و تعینی تقسیم می‌کنیم، و هر کدام از اینها ملاکی دارد و یک محور برای تقسیم در آنها وجود دارد.

در تقسیم واجب به نفسي و غیری قطعاً محوری وجود دارد. مرحوم آخوند محور را حسن ذاتی و عدم حسن ذاتی گرفته‌اند، بعضی غایات قرار دادند، مرحوم اصفهانی اراده و مراد بالذات قرار داد، و امام می‌فرمایند همه اینها از حقیقت حکم خارج است.

دلیل ایشان هم این است که وقتی حقیقت حکم را بررسی می‌کنیم، در حقیقت حکم؛ اراده، غایت و ملاک وجود ندارد.

این فرمایش امام بر مبنای خودشان در باب حکم درست است. اما روی مبنای کسانی که حقیقت حکم را اراده یا شوق یا غیره می‌دانند دیگر صحیح نیست.

روی این مبنا که حقیقت حکم را عبارت از اعتبار عقلایی بدانیم، این اعتبار گاهی تعلق به این نحو پیدا می‌کند و گاهی به نحو دوّم تعلق پیدا می‌کند. گاهی بعث می‌کند و اعتبار عقلایی تعلق به این عمل پیدا می‌کند، به اعتبار رسیدن به یک عمل دیگر یا مبعوث إليه دیگر و گاهی هم اینچنین نیست. این نظریه امام است.

سوال:....؟

پاسخ استاد محترم: آن مطالب را از آثار آن متوجه می‌شویم. وقتی شارع می‌فرماید «[أَقِيمُوا الصَّلَاةَ](#)»، می‌دانیم که یک مبعوث إليه فوق آن وجود ندارد، می‌فهمیم بعث آن، نفسي و استقلالی است. اگر دیدیم گفت وضو بگیر «[إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا](#)

«جَوْهَكُمْ»، می‌فهمیم بعث آن غیری است، و فارق بین نفسی و غیری، همین است.

نکته‌ای که مرحوم امام دارند این است که می‌فرمایند باید محور تقسیم را از دایره اراده و متعلق و اینها خارج کنیم. مرحوم شیخ می‌فرمایند «ما کان الداعي»، یعنی بحث را روی غرض می‌آورد، آنچه غرض از ایجاب عمل است، توصل به واجب دیگری است.

امام مسأله را روی غرض نمی‌برند و می‌فرمایند کاری به غرض نداریم، کار به خود حکم داریم حال غرض هر چه باشد. اگر دیدیم حکم (یعنی وجوب و بعث) تعلق به این عمل پیدا کرد، و یک مبعوث الیه فوق آن بود که تعلق حکم برای رسیدن به آن است، این واجب غیری می‌شود. تعبیر مرحوم شیخ این بود که داعی برای ایجاب چیست و کاری به کیفیت تعلق بعث ندارد.

بعبارة آخری؛ آن راه‌های دیگر همه ثبوتی هستند، یعنی در تفسیر واجب نفسی و غیری، همه ملاکات ثبوتی ارائه داده‌اند، اما راهی که ایشان ارائه داده‌اند؛ ملاک اثباتی است. یعنی در مقام اثبات، کیفیت تعلق بعث چگونه است؟ آیا کیفیت تعلق بعث، بنحوی است که برای وصول به واجب دیگر است یا نه؟ کاری به اغراض نداریم. در باب اغراض، غایات و ملاکات، به مرحله ثبوت می‌رود. اما بیان ایشان به مرحله اثبات می‌رود.

روی بیان ایشان یک تأملی داشته باشید، دیگر تقریباً تمام حرف‌ها را در بحث واجب نفسی و غیری از نظر تعریف و تقسیم زدیم، و این راه امام قطعاً آن اشکالاتی که بر راه‌های دیگر وارد کردیم بر آن وارد نیست، اما آیا نیاز به اضافه و تکمیل دارد یا نه در آن تأمل کنید و بعد هم یک بحث کوچک داریم که آیا می‌شود یک واجب داشته باشیم که نه غیری باشد و نه نفسی، کما اینکه بعضی توهم کرده‌اند چنین تقسیمی وجود دارد.

سوالات استاد در آخر درس:

تعریف واجب نفسی و غیری را بنا بر نظریه مشهور و شیخ انصاری و مرحوم آخوند بیان فرمایید و فرق میان آنها را ذکر کنید؟

اشکالات وارده بر نظریه مرحوم آخوند در واجب نفسی را ذکر کنید. (4 اشکال)
راه‌های حل اشکال در نقض وارد بر تعریف واجب نفسی را ذکر کنید. (4 راه)

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين